

تبیین نسبت اسلام و هنر اسلامی در اندیشه سید حسین نصر

محمد جواد سعیدی زاده^۱

دوفصلنامه علمی مطالعات نظری هنر
سال چهارم | شماره ۶ | بهار و تابستان ۱۴۰۳
شاپا: ۰۰۳۴ - ۲۸۲۱ | ص: ۵ - ۲۵

چکیده

واژه هنر اسلامی از جمله واژه‌هایی است که ابتدا پژوهشگران غربی آن را برای مطالعات و پژوهش‌های شرق‌شناسانه خود جعل کرده‌اند اما طولی نکشید که چیستی مفهوم آن مورد پرسش واقع شد. با گذر زمان رویکردهای مختلف کوشیدند تا به این پرسش پاسخ دهند و البته برخی آن را انکار نمودند؛ در این میان، و در قرن بیستم، جریانی با عنوان سنت‌گرایی سر برآورد که برخی از شخصیت‌های آن به بحث از هنر اسلامی پرداختند. سید حسین نصر از جمله شخصیت‌های سنت‌گرای ایرانی معاصر به شمار می‌آید که برخی نوشته‌های خود را به هنر اسلامی اختصاص داده است. پرسش آن است که نصر چه نسبتی بین اسلام و هنر اسلامی در نظر می‌گیرد؟ به عبارت دیگر، اگر اندیشه نصر را به صورت یک کل منسجم در نظر بگیریم چگونه می‌توان رابطه هنر اسلامی و اسلام را در آن تبیین کرد؟ هدف از این نوشتار آن است که بدین پرسش پاسخ دهد. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد که در اندیشه نصر بین هنر اسلامی و سنت اسلام رابطه مستقیمی وجود دارد بدین معنا که هنر اسلامی نه صرفاً هنر مسلمانان بلکه هنری تحت تأثیر سنت اسلام است که برای فهم آثار مربوط به آن نیز باید به همین سنت مراجعه کرد اما از آنجا که سنت اسلام لایه‌های متعددی دارد، لایه مابعدالطبیعه و عرفان نقشی اساسی در این باره ایفا می‌کند.

واژگان کلیدی: سید حسین نصر، هنر اسلامی، سنت، مدرنیته، اسلام.

۱. استادیار گروه فلسفه و حکمت هنر، دانشکده مطالعات عالی هنر، مؤسسه آموزش عالی هنر و اندیشه اسلامی، قم، ایران؛ m.j.saeidizade@itaihe.ac.ir



پروہشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

❁ طرح مسئله

نصر یکی از اندیشمندان سنت‌گرای معاصر و ایرانی به شمار می‌آید که در برخی آثار خود به بحث از هنر اسلامی پرداخته است. هنر و معنویت اسلامی، اسلام سنتی در دنیای متجدد، و جوان مسلمان و دنیای متجدد از جمله آثاری هستند که به بحث از هنر اسلامی پرداخته و صریحاً از واژه «هنر اسلامی» یا «معماری اسلامی» استفاده نموده است. در مقابل، برخی پژوهشگران تا جایی پیش رفتند که آن را سراب دانستند. به عنوان نمونه، بلر و بلوم (۱۳۸۷) در این باره می‌نویسند:

در واقع، اغلب پژوهشگران تلویحاً می‌پذیرند که اصطلاح راحت گرچه نادرست «اسلامی» نه فقط به دین اسلام که به فرهنگ بزرگ‌تری اشارت دارد که در آن اسلام دین مسلط - اما نه یگانه دین - ی بوده که بدان عمل می‌شده است... بنابراین، به طور خلاصه، به نظر می‌رسد که اصطلاح «هنر اسلامی» نام‌گذاری غلط و راحت هر آن چیزی است که از هر جای دیگری برجای مانده است. راحت‌ترین راه تعریف آن تعریف سلبی است: نه یک منطقه است، نه یک دوره، نه یک مکتب، نه یک جنبش، نه یک سلسله که فرهنگ بصری مکان و زمانی است که مردم آن (دست‌کم رهبران‌شان) پشتیبان دینی خاص بودند (۵۰).

حال، سؤال اصلی نوشتار آن است که اگر نصر صحبت از هنر اسلامی به میان می‌آورد، چگونه می‌توان نسبت بین اسلام و هنر اسلامی را در اندیشه وی تبیین کرد؟ هدف از این پرسش دستیابی به تبیین رابطه هنر اسلامی و اسلام در اندیشه نصر است. فرضیه پژوهش آن است که نصر هنر اسلامی را هنری برآمده از اسلام می‌داند. اهمیت این پژوهش آن است که می‌کوشد تا دیدگاه نصر را به نحو نظام‌مند در این باره توضیح دهد و از طرفی، به نحو پیشینی زمینه ارزیابی این دیدگاه را فراهم می‌آورد بدین معنا که تا زمانی که تبیینی واضح از دیدگاه نصر صورت نگیرد امکان نقد و ارزیابی منتفی است. اگر بخواهیم این مسئله را در اینجا دنبال کنیم باید بحث را از دغدغه فکری نصر آغاز کنیم. دغدغه فکری نصر چیست؟ او قرار است کدام معضل را حل کند؟ چه بحرانی دل مشغول فکری نصر است؟

❁ ۱- سنت

مسئله اصلی نصر در تمام آثارش پیگیری تعارض بین سنت و مدرنیته است. برای سنت‌گرایان مدرنیته امری بحران‌زا است و به همین دلیل، سنت‌گرایان در تعارض بین سنت و مدرنیته جانب سنت را می‌گیرند. اما پرسش کلیدی آن است که مدرنیته چه بحران‌هایی را رقم زده است؟ رنه گنون در پاسخ به همین پرسش کتاب بحران دنیای متجدد را نگاشته است. به نظر گنون (۱۳۸۷) دنیای جدید این بحران‌ها را به ارمغان آورده است: الف. تقابل بین شرق و غرب ب. تقابل بین نظر و عمل ج. دنیوی شدن علم د. فردگرایی ه. آشفتگی اجتماعی و. مادی‌گرایی.

یکی از اصطلاحات مهم و کلیدی که سنت‌گرایان آن را به کار می‌برند واژه سنت است. اما به محض مواجهه با این اصطلاح سؤالاتی به ذهن می‌رسد: منظور از سنت چیست؟ این اصطلاح چه زمانی پدید آمد؟ آیا سنت همان حکمت جاویدان است؟ به نظر نصر (۱۳۸۵ ج) کاربرد اصطلاح سنت، در تمدن غربی در حین مرحله نهایی تقدس‌زدایی هم از معرفت و هم از عالمی که انسان متجدد را احاطه کرده، مورد توجه



قرار گرفت (۱۵۱). از نظر وی، قبل از مدرن شدن جهان ما نیازی به جعل یا کاربرد واژه سنت نبود زیرا انسان پیشامدرن به نحوی غرق در سنت بود که هیچ‌گونه درکی از مفهوم جداگانه‌ای موسوم به سنت نداشت. آنها از وحی، از حکمت، از امر قدسی آگاهی داشتند و درباره دوره‌های زوال و انحطاط تمدن و فرهنگ خویش نیز چیزهایی می‌دانستند، ولی هیچ تجربه‌ای از یک عالم کاملاً دنیازده و سنت‌ستیز که اقتضای تعریف سنت را بنماید، نداشتند (همان، ۱۵۳).

اکنون این سؤال پیش می‌آید که در دوره ماقبل مدرن که واژه سنت به کار نمی‌رفت، آیا واژه‌هایی هم وجود نداشتند که در کاربرد، اشاره به همین مفهوم سنت داشته باشند؟ از نظر نصر، در سنت‌های دینی مختلف، اصطلاحات بنیادینی چون ذرّه در آیین‌های هندو و بودایی، الدین در اسلام، دائو در آیین دائو و مانند آن پیوندی ناگسستنی با معنای اصطلاح سنت دارند، ولی عین آن نیستند بلکه واژه‌هایی نزدیک به واژه سنت هستند (همان، ۱۵۴ - ۱۵۵).

ابتدا و پیش از آنکه نصر به تعریف تخصصی خود از سنت دست بزند از یک خطا و اشتباه پیشگیری می‌کند. ما معمولاً وقتی واژه سنت را می‌شنویم عادات‌ها، رسوم و الگوهای مربوط به گذشته به خاطرمی‌آید، اما منظور سنت‌گرایان و نصر از سنت، گذشته و امری قدیمی نیست. واژه سنت که معادل با (tradition) انگلیسی است، از لحاظ ریشه لغوی با انتقال، ارتباط دارد و در معنای گسترده و وسیعش به معنای انتقال معرفت، آداب، فنون، قوانین، قالب‌ها و بسیاری عناصر دیگر را که ماهیتی ملفوظ و هم مکتوب دارند، به کار می‌رود (همان). اما سنت، در معنای فنی‌اش، به معنای حقایق یا اصولی است دارای منشئی الهی که از طریق شخصیت‌های مختلفی، معروف به رسولان، پیامبران، اوتارها، لوگوس یا دیگر عوامل انتقال برای بشر آمده و بشر پس از دریافت این اصول به وسیله وسائط فیض، آنها را در حوزه‌های مختلف اعم از ساختار اجتماعی و حقوقی، اخلاقی، هنر، رمزگرایی و علوم به کار می‌گیرد (همان، ۱۵۵). سنت در معنای کلی‌تر آن، مشتمل بر اصولی است که انسان را به عالم بالا پیوند می‌دهد (همان، ۱۵۶)،

درحالی که دنیای مدرن برعکس آن را انجام می دهد، یعنی نگرش انسان محوری دنیای متجدد موجب می شود تا رابطه انسان را با عالم بالا قطع کند.

اما به منظور اشاره به این نحله فکری، گاه، نام دیگری نیز استفاده می شود و آن اصحاب حکمت خالده است. به راستی، حکمت جاویدانی که سنت گرایان از آن دم می زنند چیست؟

برخی تصور می کنند حکمت جاویدانی که سنت گرایان از آن صحبت می کنند همان سنت است، اما چنین نیست، بلکه حکمت جاویدان قلب سنت است؛ یک سنت زمانی زنده است که حکمت در آن زنده باشد. حکمت جاویدان همان نگرش ذوقی و شهودی است و اگر از آن به حکمت جاویدان تعبیر می کنند به این جهت است که از نظر ایشان از ازل مشعل و چراغ این حکمت روشن بوده و خواهد ماند. اما ریشه و اژه حکمت جاودان به چه زمانی بازمی گردد؟

برخی معتقدند اصطلاح حکمت جاودان را لایب نیتز، در نامه ای که در سال ۱۷۱۴م. به ریموند نوشت آن را به کار برد اما نصر بر این نظر است که نه در سال ۱۷۱۴م.، بلکه احتمالاً این اصطلاح را برای نخستین بار آگوستینو استیوکو (۱۴۹۷ - ۱۵۴۸م.)، فیلسوف و الاهی دان آگوستینی مشرب دوره رنسانس به کار برده است (همان، ۱۵۸). استیوکو حکمت جاویدان را همان حکمت ازلی می دانست که شامل فلسفه و الهیات می شد. وی کتابدار کتابخانه واتیکان بود و در آن جا به حکمت اعصار در حد امکانات آن روزگار دسترسی داشت، و از افکار و اندیشه های شخصیت هایی متقدم بر خود، چون فیچینو، پیکو و حتی نیکلای کوزایی، تبعیت کرد (همان، ۱۵۸ - ۱۵۹). استیوکو معتقد بود حکمت جاویدان در ابتدا ریشه و منشئی الهی داشته است، یعنی ابتدا خدا آن را به آدم ابوالبشر ارزانی کرده و سپس، وی آن را به اولادش داده است، ولی به مرور، بشر این معرفت را فراموش کرده است. این معرفت یک معرفت قدسی بوده که در سرآغاز تاریخ وجود داشته ولی هرچه زمان گذشت، بشر دچار ظلمت شد و این معرفت را فراموش کرد (همان، ۱۶۰).



❁ ۲- نسبت دین و سنت

بعد از آنکه معنای سنت توضیح داده شد، ممکن است چنین به ذهن رسد که سنت همان دین است. حال، برای رفع هر گونه خطا و اشتباهی باید به نسبت دین و سنت از نظر نصر پرداخت. اگر سنت از لحاظ ریشه لغوی با مفهوم انتقال مرتبط باشد، دین که معادل واژه (religion) است به معنای پیوند زدن است. دین چیزی است که انسان را با خدا و انسان‌ها را با یکدیگر به عنوان اعضای یک جامعه پیوند می‌دهد؛ از طرف دیگر، دین منشأ سنت است. به عنوان مثال وقتی می‌گوییم سنت اسلام، یعنی سنتی که برآمده از دین اسلام است. دین سرآغاز سنت است، و اگر دین نباشد سنتی شکل نمی‌گیرد (همان، ۱۶۳-۱۶۴).

اما سنت در معنای کاملش، به مانند چیزی است که نه تنها دین را شامل می‌شود، آن دینی که مبدأ و منشأ آن است، بلکه دربرگیرنده این مبدأ و پیامدهای به کارگیری دین در زیست جامعه نیز است. به این معنا، سنت دارای مفهومی عام‌تر است که دین را نیز شامل می‌شود (همان، ۱۶۴).

از رابطه سنت با دین، باید به مطلب دیگری اشاره کرد. اگر دین سرمنشأ سنت است، پس تنوع گونه‌های دینی مستلزم تنوع گونه‌های سنت است و در نتیجه، با مسئله سنت‌های مختلف مواجه خواهیم بود؛ اما سنت‌های مختلف با یکدیگر چه نسبتی دارند؟ این سنت‌ها در یک جا به هم می‌رسند و آن در سنت ازلی است. سنت ازلی حقیقت یگانه‌ای است که مبدأ همه حقایق است و همه سنت‌ها تجلیات زمینی آن سنت ازلی هستند (همان، ۱۶۵-۱۶۶).

با این توضیح، به خوبی نسبت سنت با امر قدسی، یعنی خدا، نیز معلوم می‌شود. امر قدسی از این جهت که امر قدسی است، مبدأ سنت است و چیزی که سنتی است از ذات قدسی جدایی ناپذیر است. ذات قدسی بیش‌تر به خونی می‌ماند که در شریان‌های سنت ساری و جاری است، رایحه شامه نوازی است که در تمامی یک تمدن سنتی منتشر شده است (همان، ۱۶۹-۱۷۰).

❁ ۳- سنت به مثابه امری چندلایه‌ای

پس از اینکه معنای سنت روشن گردید و نسبت آن با دین واضح شد، اکنون باید به ساحت‌های مختلف سنت اشاره کرد. وقتی سنت‌گرایان و نصر از سنت سخن به میان می‌آورند، سنت دارای چندین لایه یا ساحت است. از نظر وی بسیاری از سنت‌ها درباره مراتب هفت‌گانه یا چهل‌گانه سخن گفته‌اند، ولی در وهله اول می‌توان به دو ساحت بنیادین ظاهر و باطن اشاره کرد یعنی همان چیزی که در اسلام از آن به شریعت و طریقت یاد می‌شود؛ ساحت اول یا همان شریعت به آن جنبه از پیام نازل از عالم بالا می‌پردازد که بر کل زندگی یک انسان سنتی حاکم است و ساحت دیگر، به نیازهای معنوی و فکری آن کسانی می‌پردازد که خدا را در این دنیا جست‌وجو می‌کنند و این همان طریقت است (همان، ۱۷۵).

❁ ۴- هنر سنتی؛ پژواک سنت

به نظر سنت‌گرای ایرانی، سنت ماهیتی فراگیر دارد به این معنا که در تمدن سنتی هیچ چیز خارج از قلمرو سنت نیست و سنت نه فقط به معرفت بلکه به محبت و اعمال اهتمام می‌ورزد. حتی در مواردی که قانون جامعه مستقیماً برگرفته از وحی نیست، سنت مبدأ قانون حاکم بر آن جامعه است. سنت بنیاد اخلاق است و کلاً سنت در تمامی حوزه‌ها - اعم از حوزه سیاسی، اجتماعی، هنر، علم و غیره - حاکم است (همان، ۱۷۶). اساساً از همین جاست که سنت‌گرایان و نصر به بحث از هنر می‌پردازند یعنی چون سنت در عرصه هنر حضور دارد و می‌توان ردپای آن را یافت، سنت‌گرایان در بحث‌های خود به بحث از هنر سنتی می‌پردازند. به هر حال، از مطالعه آثار نصر معلوم می‌گردد که هنر سنتی دارای ویژگی‌های زیر است:

- ۱- آنچه که هنری را سنتی می‌کند، مضمون آن نیست، بلکه هنر سنتی، منطبق و هماهنگ با قوانین کیهانی صور و قوانین رمزپردازی آن جهان معنوی است که در آن خلق می‌شود (همان، ۴۹۴-۴۹۵).



۲- هنر سنتی، سبک کاهنانه و معنوی ای دارد که کاملاً با ماده اولیه اثر منطبق است (همان، ۴۹۵).

۳- هنر سنتی، باتوجه به بستر سنتی خود، حقایق مندرج در آن سنت را نمایان می‌کند؛ یعنی با حقایق آن سنتی که در آن خلق شده سروکار دارد (همان).

۴- خاستگاه هنر سنتی بشری صرف نیست (همان).

۵- هنر سنتی به ابعاد عرضی اشیاء توجه نمی‌کند، یعنی به دنبال نمایان ساختن ظاهر اشیاء نیست، بلکه ذات اشیاء را نمایان می‌کند (همان).

۶- هنر سنتی با عالم هستی در یک نوع هماهنگی به سر می‌برد یعنی همان‌طور که عالم هستی از سلسله‌مراتبی برخوردار است، در هنر سنتی نیز این سلسله‌مراتب وجود دارد، و حتی گاهی خود هنرمند نه تنها این سلسله‌مراتب را در آثارش نمایان می‌کند بلکه خود، حقیقتی را که در ملکوت دریافته، در اثر هنری خویش نمایان می‌سازد (همان).

۷- هنر سنتی عملی و کاربردی است، یعنی برای کاربرد خاص و معینی خلق شده است، خواه این کاربرد پرستش خداوند در یک عمل عبادی باشد و خواه تناول یک وعده طعام (همان، ۴۹۶).

۸- در هنر سنتی جایی برای اندیشه «هنر برای هنر» وجود ندارد، بلکه هنر برای انسان خلیفه الله است؛ به عبارت دیگر، هنر برای خدا است، چرا که ساختن یک اثر برای انسانی که خلیفه خدا روی زمین و موجودی خداگونه است، به معنای ساختن آن اثر برای خداست (همان، ۴۹۶).

۹- هنر سنتی از طریق معرفت قدسی به وجود می‌آید، و می‌تواند این معرفت را بیان و منتقل کند. هنر سنتی محملی برای یک شهود تعقلی و یک پیام عرفانی است که فراتر از فردانیت هنرمند و روان جمعی ملّتی است که هنرمند متعلق به آن است، اما هنر انسان‌گرای مدرن تنها می‌تواند الهام فردی یا چیزی از روان جمعی را منتقل کند که هنرمند متعلق به آن است؛ بنابراین، چنین هنری هرگز نمی‌تواند سرچشمه معرفت یا رحمت شود (همان، ۵۰۲).

۱۰- هنر سنتی، هنری است که در آن واحد هم زیباست و هم سودمند (همان، ۴۹۶)؛ بنابراین، تفکیک هنر به هنرهای زیبا و هنرهای سودمند، تفکیکی باطل است.

❁ ۵- هنر اسلامی و نقش سنت اسلام از جنبه‌های مختلف

۵-۱- اسلام و شکل‌گیری هنر اسلامی

از نظر سید حسین نصر، پیدایش هنر اسلامی در تاریخ اسلام، در همان قرون اولیه خود بوده است، یعنی با آمدن اسلام در همان قرن اول و دوم هجری، آثار هنر اسلامی شکل گرفتند و هم‌زمان با آن بعضی از بزرگ‌ترین آثار هنر اسلامی در دامغان، بیت المقدس، دمشق و قیروان و همچنین در چند شهر یمن بنا شد (زارع، ۱۳۹۳، ۸۲). اما آغاز هنر اسلامی به لحاظ هنری، به قرن اول هجری، به اولین نسخ خط کوفی و اولین مساجد، و حتی مسجد النبی، در مدینه باز می‌گردد. به نظر نصر، در آغاز خط کوفی پدید می‌آید، و ما هنوز به هنرهای معماری نرسیده‌ایم چرا که اولین اثر معماری اسلامی که مسجد النبی در مدینه بود به لحاظ تاریخی تغییر و تحول پیدا کرده و به آن دسترسی نداریم بلکه فقط توصیفش را خوانده‌ایم (همان، ۸۴-۸۵). البته به نظر وی، از لحاظ معماری، خود بنای کعبه رب‌التّوٰعی برای به‌وجود آمدن معماری اسلامی است ولی به صورتی پنهان و رمزی؛ اگر چه پیشینه بنای کعبه به قبل از اسلام باز می‌گردد ولی نمونه‌ای اعلی و آغازین هنر اسلامی است (همان، ۸۵). بعداً در قرن اول مساجدی مانند مسجد بنی‌امیه، مسجد دامغان و مسجد الاقصی ساخته می‌شود که با ساختمان‌های قبل از اسلام این سرزمین‌ها بسیار تفاوت دارد. وقتی توجه کنیم که این مساجد در صد سال بعد از ظهور اسلام با این کمال ساخته شده و در عین حال هیچ شباهتی با معماری قبل از ظهور اسلام ندارد متوجه تأثیر اسلام به مثابه دین تمدن‌ساز و هنرآفرین خواهیم شد، یعنی اگر دین اسلام ظهور نمی‌کرد چنین آثاری پدید نمی‌آمد (همان، ۸۵-۸۶). هنر خوشنویسی و خط کوفی کمی زودتر از هنر معماری توسعه پیدا کرد. قدیمی‌ترین نمونه‌هایی که از خط کوفی داریم مربوط به اوایل قرن اول هجری و منسوب به حضرت علی علیه السلام است که البته بسیاری از مورخان



هنر غرب آن را انکار می‌کنند ولی آنچه قطعی است آن است که این آثار بسیار قدیمی است و برخی از آن‌ها در موزه قرآن آستان قدس رضوی نگهداری می‌شوند. در هر صورت، بسیاری از این نسخ کوفی به قرن اول هجری باز می‌گردند و شکی نیست که آغاز هنر اسلامی اند (همان، ۸۶). به جز هنر بصری و خوشنویسی، در حوزه هنرهای شنیداری، تلاوت و تجوید قرآن نیز وجود دارد که به آغاز اسلام بازمی‌گردد و بعدها شعر و موسیقی هم به صورتی نوپدید آمد (همان).

۵-۲- سنت به مثابه عامل وحدت بخش

از نظر سید حسین نصر به دو دلیل می‌توان وحدت آثار هنر اسلامی را اثبات کرد: الف) اگر کسی حساسیت درست هنری نداشته باشد و از فرهنگی بیگانه باشد، وقتی معماری مسجد جامع اصفهان یا معماری یکی از مساجد ترکیه یا هند را ببیند، باز هم وحدتی در این آثار حس می‌کند و متوجه می‌شود که در یک فضای واحدی قرار دارد؛ ب) هر ایرانی که با هنر اسلامی ایرانی خو گرفته است، در فضای حاکم بر معماری هندوستان و مراکش، حسی از وحدت را درمی‌یابد و مشابهت‌های این آثار را درک می‌کند (همان، ۳۸۴-۳۸۵).

اما سرمنشأ این هنر کجاست و ماهیت وحدت بخش این هنر چیست؟

نصر (۱۳۸۹) در این باره احتمالات مختلفی را مطرح و بررسی می‌کند:

الف. پیوندهای فرهنگی و اقتباس از سایر فرهنگ‌ها؛

ایراد نصر آن است که پاسخ مسائل مرتبط با پیوندهای فرهنگی در طول قرون و اعصار، با وجود جذابیتی که از دیدگاه تاریخ هنر دارد، سرمنشأ هنر اسلامی را برای ما مکشوف نمی‌کند، زیرا هنر اسلامی صرفاً در مواد و مصالح به کار گرفته شده خلاصه نمی‌گردد بلکه به این امر می‌پردازد که یک جامعه دینی خاص با مواد و مصالح موردنظر چه کرده است؛ بنابراین، مسئله منشأ هنر اسلامی را باید به جهان بینی اسلام و وحی اسلامی ربط داد (۱۳-۱۴).

ب. سرمنشأ هنر اسلامی در شرایط اجتماعی - سیاسی ناشی از ظهور اسلام است؛

نقدی که سید حسین نصر متوجه این احتمال می‌کند آن است که:

اولاً: این دیدگاه کاملاً متجدد و غیراسلامی است زیرا منشأ امر باطنی را در ظاهر

می‌بیند به گونه‌ای که هنر قدسی را به شرایط بیرونی و اجتماعی تقلیل می‌دهد؛

ثانیاً: این دیدگاه را از منظر مابعدالطبیعه و کلام اسلامی به راحتی می‌توان رد کرد

زیرا خداوند را منشأ تمام صورت‌ها می‌داند؛ و ذوات و صور تمام اشیا حقیقت خود را

مدیون عقل الهی‌اند. تفکر اسلامی تقلیل اعلی به اسفل، عقلانی به جسمانی، و قدسی

به این جهانی را مجاز نمی‌داند درحالی که این نظریه خلاف دیدگاه مابعدالطبیعی است؛

ثالثاً: حتی از دیدگاه غیراسلامی هم صرف سرشت هنر و علوم اسلامی و تحقق معنوی

که از لوازم خلق آن آثار است، هر ناظر بی طرفی به این نتیجه خواهد رسید که منشأ صدور

این آثار نمی‌تواند صرفاً تحولات سیاسی - اجتماعی ناشی از ظهور اسلام باشد بلکه باید

پاسخ را در خود دین اسلام پیدا کرد (همان، ۱۴).

ج. سرمنشأ هنر اسلامی شریعت الهی است؛

به نظر وی ایراد آن است که شریعت رابطه بین خدا و فرد و جامعه را در ساحت عمل

مشخص می‌کند؛ شریعت در ایجاد حال و هوا و زمینه ایجاد هنر اسلامی نقش بسیار

مهمی ایفا می‌کند و محدودیت‌هایی برای بعضی هنرها و مایه‌های دلگرمی برای بعضی

دیگر پدید می‌آورد. شریعت حاوی احکامی عملی برای مسلمین است نه دربرگیرنده

دستورالعمل‌هایی برای خلق اثر هنری (همان، ۱۵).

د. منشأ هنر اسلامی را در علم کلام باید جست‌وجو کرد؛

این احتمال نیز قابل پذیرش نیست زیرا از طرفی، این علم به دفاع از اصول و معتقدات

ایمان اسلامی می‌پردازد و از طرف دیگر، بسیاری از بزرگ‌ترین شاهکارهای هنر اسلامی

قبل تدوین این علوم خلق شده‌اند (همان).

ه. سرمنشأ هنر اسلامی را در وجه درونی و باطنی سنت اسلامی، یعنی طریقت و

حقیقت، باید جست‌وجو کرد. این وجه درونی به نحو انفکاک‌ناپذیری با معنویت اسلامی



نیز پیوند دارد و منابع معنویت اسلامی عبارت است از: حقایق درونی قرآن و برکت محمدی. برکت محمدی بدین معناست که حقیقت روح پیامبر نه فقط از طریق حدیث و سنت، حضوری دائمی داشته است بلکه به طور نامحسوس در دل و جان کسانی که در جستجوی معبود الهی بوده‌اند، دوام یافته است. هنر اسلامی بدون این دو سرمنشأ پا به عرصه وجود نمی‌گذارد. هر کجا برکت محمدی بوده و هست این امکان وجود دارد تا در دنیای فرم، زمان و مکان حقایقی متبلور گردد که در بطن قرآن مستتر است. پس جای تعجب نیست که استادان بزرگ هنر اسلامی عشق خاصی نسبت به پیامبر ﷺ و هنرمندان شیعی نسبت به اهل بیت علیهم السلام نشان دادند و هم اهل سنت و هم شیعه امیرمؤمنان علی را بنیان‌گذار بسیاری از اصناف همچون خوشنویسی می‌دانند (همان، ۱۵-۱۶).

از اینجا معلوم می‌شود که نصر سرمنشأ و وحدت هنر اسلامی را در لایه باطن و معنویت سنت اسلامی دنبال می‌کند.

۵-۳- تبیین نسبت اسلام با وام‌گیری‌ها در هنر اسلامی

منظور این است که اسلام و دستاوردهای تمدن‌های ماقبل اسلام در هنر اسلامی چه جایگاهی دارند؟ به نظر سید حسین نصر در رابطه با هنر اسلامی باید به دو موضوع مختلف اشاره کرد:

الف. فنون ساخت بناها و نگارش مانند آجرسازی، سنگ‌تراشی یا ساخت وسایلی مثل جوهر، قلم و کاغذ قبل از اسلام بوده است که مسلمانان این فنون و وسایل را از تمدن‌های قبل از خود اخذ کردند و برای ایجاد هنر اسلامی به کار بردند. اعراب قبل از اسلام در حوزه معماری چندان قوی نبودند. در نتیجه، تا همان قرن‌های اول و دوم بعد از اسلام، از معماران بیزانس (روم شرقی) و معماران ایرانی کمک گرفتند (زارع، ۱۳۹۳، ۸۷).

ب. مطلب مهم دیگر، اصول معنوی، روحانی و مابعدالطبیعی هنر اسلامی است که به برکت اسلام است. به عبارتی دیگر، منبع معنویتهی که در هنر اسلامی وجود دارد، از اسلام است (همان، ۸۶-۸۷).

به طور کلی، هنر اسلامی محصول ادغام یک سلسله اصول فلسفی، علمی، عرفانی و معنوی با تکنیک‌های مادی است. به زبان فلسفی، هنر اسلامی دارای یک صورت و یک ماده است؛ آنچه از وحی اسلامی به دست ما رسیده به مثابه فرم و صورت هنر اسلامی است و آنچه مسلمانان از تمدن‌های دیگر اخذ کردند، در حکم ماده هنر اسلامی است (همان، ۸۸).

۵-۴- تعیین عنصر نژاد در هنر اسلامی

به نظر نصر، اگرچه در سرزمین‌های مختلف شاهد وجود آثار گوناگونی از هنر اسلامی هستیم اما تمرکز اصلی سنت‌گرای ایرانی بر روی هنر اسلامی ایرانی است، زیرا وی از یک طرف، به دلیل سابقه فرهنگی ایرانی خویش بهتر به آن اشراف دارد و از طرف دیگر، هنر ایرانی را یکی از نقاط اوج هنر اسلامی می‌داند و بر این نظر است که هنر اسلامی ایرانی، پُربارترین و متنوع‌ترین فرم از هنر اسلامی است و از طرفی، آن را هنری بسیار تأثیرگذار می‌داند چراکه هنر اسلامی در آسیا، بیشتر از هنر اسلامی ایران متأثر شده است (نصر، ۱۳۸۵ الف، ۳۸۳-۳۸۴). به عنوان مثال، ایران بزرگ‌ترین نقاشی‌ها را در تمدن اسلامی پدید آورده است و مینیاتور ایرانی، کلاس مخصوص به خود را دارد. مینیاتورهای هندی و ترکی از مینیاتورهای ایرانی الهام گرفته است ولی هرگز به ظرافت نوع ایرانی خود نمی‌رسد (همان، ۳۸۳). البته در خوشنویسی، ایران در نقطه اوج نیست بلکه خطاطی ترکی در سبک ثلث و نسخ از قله‌های این هنر است یا در معماری، چندی از شاهکارهای معماری اسلامی را باید در ایران یافت اما نمی‌توان گفت که معماری مساجد در مصر، مراکش، ترکیه یا هند چیزی از این شاهکارها کمتر دارند (همان، ۳۸۴). حال، این سؤال پیش می‌آید که آیا هنر اسلامی عربی است یا عجمی؟ به دیگر بیان، بخش ماده هنر اسلامی که مسلمانان از تمدن‌های دیگر اخذ کردند عجمی است یا عربی؟

سید حسین نصر می‌گوید در شکل‌گیری هنر اسلامی در قرن اول هجری بحث عرب و عجم مطرح نبوده است بلکه چون ایرانیان سنت بلندمدت هنری و معماری داشتند،



هنر اسلامی از لحاظ ماده‌اش تا حد زیادی مدیون هنر ایرانی است، خصوصاً ایران دوره ساسانی که یکی از دوره‌های طلایی به لحاظ معماری و بسیاری از هنرهای دیگر برای مسلمانان بوده است و در سرزمین‌های عربی، معماری بیزانس خود تا حد زیادی تحت نفوذ معماری ساسانی بود. به عنوان نمونه، مقرنس که تا این حد در معماری شاخص است، به ایران قبل از اسلام بازمی‌گردد یا معماری چهارایوانی و بنای گنبد که در دوران اسلامی در ساخت مساجد ایرانی متداول شد، برگرفته از معماری پیش از اسلام است (زارع، ۱۳۹۳، ۸۸)؛ بنابراین، آیا می‌توان گفت هنر اسلامی، هنر ایرانی است؟

به نظر سید حسین نصر، در این باره نگاه ناسیونالیستی و ملی‌گرایانه به هنر اسلامی نباید داشت زیرا در ادغام صورت و ماده یعنی ادغام اسلام و ایرانیّت، آن چیزی که نقش اصلی را بازی می‌کند صورت است. به عنوان مثال، وقتی به مسجد جامع اصفهان می‌نگرید می‌بینید از لحاظ صورت و پیام معنوی معماری هیچ شباهتی با تخت جمشید ندارد؛ اگرچه هر دو بنا ایرانی هستند و به لحاظ فرمی شباهت‌هایی با یکدیگر دارند ولی فرق اساسی هم در این وجود دارد، چون تخت جمشید بر اساس اصول دین مزدایی یا زرتشتی ساخته شده است در حالی که در ساخت مسجد جامع اصفهان، اصول دین اسلام مدنظر بوده است. به همین دلیل وقتی به مسجد جامع اصفهان می‌روید حس معنویّت به شما دست می‌دهد و هنر اسلامی اصیل را مشاهده می‌کنید و این به خاطر روحی است که در آن ماده دمیده شده و مهم این صورت و روح اسلامی است (همان، ۸۸-۸۹).

۵-۵- کیفیت نقش اسلام در هنر

اگرچه هنر اسلامی مدیون هنر ایرانی است؛ اما با این حال نباید نگاه ملی‌گرایانه و ناسیونالیستی به هنر اسلامی داشت چرا که در این میان، اسلام نقش اصلی را ایفا می‌کند. حال سؤال این است که چرا اسلام در عرصه هنر محدودیت ایجاد کرد؟ در ایران قبل از اسلام، هنرمندان ایرانی می‌توانستند تندیس‌هایی از اسطوره‌ها و افسانه‌های ملی خویش بسازند یا نقش پادشاهان خود را بر روی دیوارها و بناها منقش کنند ولی وحی

اسلامی آن‌ها را از صورت‌سازی و مجسمه‌سازی منع نمود و برای هنرمند ایرانی محرومیت و محدودیت به وجود آورد (همان، ۸۹). سید حسین نصر در دو جای مختلف به این سؤال پاسخ داده است:

الف. اسلام هنرمندان را از هنر منع نکرد بلکه مانند دیگر ادیان، خلاقیت‌های هنری را سامان‌دهی و آن را مطابق با جهان‌بینی خود قرار داده است. به عبارتی دیگر، خلاقیت هنری هر تمدنی مانند یک نهر آب است و اسلام سعی می‌کند که این آب را در مجرای مخصوص خود جاری سازد. هر تمدن سنتی‌ای بر اساس جهان‌بینی خود، هنرهای خاصی را در مرکز توجه قرار می‌دهد و به هنرهای دیگر کمتر توجه دارد؛

ب. نقش محدودگر اسلام تنها در صورتی قابل‌پذیرش است که فقط جنبه محرومیت آن را در نظر بگیریم و از مسیری که تمدن سنتی برای خلق اثر هنری منطبق با جهان‌بینی خود تعیین می‌کند غفلت کنیم، همان‌طور که درست نیست بگوییم تمدن مسیحی، مسیحیت را از اهمیت هنر خوشنویسی محروم کرد. هنر خطاطی و خوشنویسی هیچ‌گاه یکی از هنرهای اصلی مسیحیت نبوده است درحالی‌که نقاشی و شمایل بر دیگر هنرها مقدم بوده و این امر منطبق با ساختار روحی مسیحی است و در اسلام این ماجرا برعکس است. خطاطی برای مسلمانان بالاترین هنر مقدس است، چون خط وسیله‌ای برای کتابت کلام‌الله است و نقاشی در اسلام از این اهمیت کانونی برخوردار نیست؛ بنابراین، نقاشی در تمدن اسلامی جنبه فرعی داشته و در قالب مینیاتور، برای مسلمانان هنری سنتی است (همان، ۹۰).

ج. هنر تنها نقاشی یا مجسمه‌سازی نیست؛ این سخن مثل این است که بگوییم تنها غذایی که در عالم وجود دارد گوشت است و هر کس که گوشت نخورد غذا نخورده است؛ د. وقتی در اسلام معماری، خوشنویسی و حتی مکاتب نقاشی مینیاتور داریم، دیگر نمی‌توان گفت در اسلام هنر وجود ندارد؛

ه. در اسلام و یهودیت نقاشی شمایلی به عنوان هنر مقدس مطرح نیست، برخلاف دین بودا، هندو و مسیحیت که هنر آن‌ها به نحو شمایلی است به این معنا که در آن‌ها



توصیف تصویری خدا محوریت دارد. اما در هنر اسلامی، هنری جای دارد که بدون کمک تصویر و شمایل در پی اشاره به خداوند است مثل نقوش هندسی، اسلیمی و خوشنویسی. اسلام مبتنی بر واحد مطلق است و نمی‌تواند هنر شمایی پدید آورد. خداوند یگانه است و توحید به عنوان آموزه اصلی اسلام، در مرکزیت قرار دارد، بنابراین، هیچ تصویری نمی‌تواند توصیف‌گر آن باشد چون ما در عالم کثرت به سر می‌بریم و هیچ تصویری برای بازنمایی خداوند کافی نیست؛ تنها چیزی که اهمیت دارد نشان دادن اصل وحدت در کثرت توسط هنرمند است. اما در آیین بودا و مسیحیت که بر پایه تجلی خدا استوارند و خود بودا و خود مسیح مظهر خدا به شمار می‌آیند، شمایل‌نگاری رواج پیدا می‌کند (نصر، ۱۳۸۵ الف، ۳۷۷-۳۷۸).

۵-۶- ویژگی‌های هنر اسلامی؛ مصداقی از هنر سنتی

نصر برای هنر اسلامی خصوصیتی برمی‌شمرد که می‌توان در آنها نقش سنت اسلام را یافت. به نظر وی (۱۳۸۹) هنر اسلامی دارای این ویژگی‌هاست:

الف. هنر اسلامی فقط از آن رو که مسلمانان آن را به وجود آوردند اسلامی نیست بلکه منشأ و سرچشمه هنر اسلامی قرآن و برکت محمدی است؛ پس، هنر اسلامی از وحی اسلامی نشئت می‌گیرد بدین معنا که این هنر حقایق درونی وحی اسلامی را در جهان صورت‌ها متبلور می‌کند (۱۶).

ب. هنر اسلامی، نتیجه تجلی وحدت در ساحت کثرت است و وابستگی همه کثرات نسبت به خدای واحد را نشان می‌دهد (همان).

ج. چون هنر اسلامی از وجه باطنی اسلام ناشی می‌شود، انسان را به خلوت درونی وحی الهی رهنمون می‌کند. هنر اسلامی از نظر پیدایش، ثمره معنویت اسلامی است (همان).

د. این هنر حقایق مثالی را در این نظام مادی آشکار می‌سازد و به مثابه نردبانی برای عبور نفس از عالم محسوس به عالم غیب است (همان، ۱۶-۱۷). آنان که در طول اعصار

موفق به خلق اشیاء هنر اسلامی شدند یا خود توانستند به شهود از عالم مثال دست یابند یا در محضر کسانی که چنین شهودی داشتند پرورش یافتند (همان، ۱۷). هنر اسلامی ثمره شهود عقلی نمونه‌های مثالی این جهان خاکی است. هنر اسلامی مقلد اشکال ظاهری طبیعت نیست بلکه اصول اساسی آنها را متجلی می‌کند (همان، ۱۸)؛ بنابراین، هنر اسلامی هنری رمزی و نمادین است.

ه. هنر اسلامی هنری فرا فردی است و از الهام یا خلاقیت فردی به منصف ظهور نمی‌رسد (همان، ۱۷).

و. هنر اسلامی مبتنی بر حکمت است یعنی معرفتی که سرشت معنوی دارد. این قول مشهور توماس قدیس «هنر بدون حکمت هیچ است» بی‌تردید درباره هنر اسلامی صادق است. این هنر بر علم باطنی‌ای مبتنی است که به ظواهر اشیاء نظر ندارد بلکه به حقیقت درونی آنها نظر دارد. هنر اسلامی به مدد حکمت و برکت محمدی، حقایق اشیاء را که در خزانه غیب قرار دارد در ساخت هستی بیرونی جسمانی متجلی می‌کند (همان، ۱۷). پس، هنر اسلامی مبتنی بر علم است ولی نه علم عقلی - استدلالی یا تجربی بلکه علم مقدس (همان، ۱۸).

ز. هنر اسلامی متأثر از ویژگی‌های محل ظهور وحی یعنی جامعه سامی و کوچ‌نشین است (همان، ۱۷). به عبارتی دیگر، شرایط جامعه سامی و کوچ‌نشین شبه جزیره، بر روی روحیات انسان سامی در نحوه خلق هنر اسلامی مؤثر بوده است.

۵-۷- حیات و زوال هنر اسلامی

آیا هنر اسلامی هنوز زنده است؟ پاسخ سید حسین نصر این هست که اگر جریان معنویت و عقلانیت شهودی در سنت اسلامی زنده باشد هنر اسلامی نیز به اوج کمال دست می‌یابد؛ اما درباره جهان امروز به همان میزان که معنویت و عقلانیت، یعنی نیروهای حیات بخش هنر اسلامی، مورد غفلت واقع شوند هنر اسلامی نیز نابود خواهد شد (همان، ۱۸).



۵-۸- سنت به عنوان منبع فهم نمادهای هنر اسلامی

برداشت سید حسین نصر و دیگر سنت‌گرایان از نماد در تقابل با برداشت مدرن از بحث نماد و نشانه است. فیلسوفان مدرن نشانه‌شناس و هرمنوتیک در بحث از نمادها، نماد را ارجاعی به یک نظام و عالمی فراتر از عالم محسوس و پیرامونشان نمی‌دانند درحالی‌که مفسران سنتی و پیروان فلسفه جاویدان، نمادها را دارای شأنی وجودی می‌دانند (نصر، ۱۳۸۴، ۱۴۷). یکی از طرز تلقی‌های غلط در رابطه با نماد، این است که برخی چنین می‌پندارند که نماد همان نشانه است درحالی‌که سید حسین نصر این طرز تلقی را نمی‌پذیرد. از نظر وی بین نماد و نشانه تفاوت است. نشانه‌ها توافق جمعی انسان‌ها هستند مانند رنگ قرمز چراغ‌راهنما که نشانه توقف است، اما نمادها مبتنی بر قرارداد جمعی انسان‌ها نیستند بلکه در سرشت اشیاء وجود دارند (همان)، یعنی اینکه نمادها با ماهیت خود و نه به گونه‌ای ساختگی، واقعیت مرتبه بالاتر از خویش را منعکس می‌سازند. بر طبق این دیدگاه، هر چیزی در این عالم نمادین است و اشاره به حقیقتی فراتر از نظام مادی خودش دارد، و تنها خداست که نمادین نیست، زیرا آن و تنها آن، خود است و چیز دیگری نیست (همان، ۱۴۷-۱۴۸).

نصر به طبقه‌بندی نمادها دست می‌زند و آن‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند:
الف) نمادهایی طبیعی که در سرشت اشیاء وجود دارند مانند خورشید که نماد عقل الهی است؛

ب) نمادهایی که توسط وحی تقدیس پیدا می‌کنند، مثلاً نماد صلیب یا شراب برای مسیحیت (همان، ۱۴۸).

اما چگونه می‌توانیم نمادها را دریابیم و به معنای آنها برسیم؟
سنت‌گرای ایرانی بر این نظر است که انسان می‌تواند از طریق خرد و روح نمادپرداز فطری خود یعنی با آمادگی درونی و معنوی و شهودی که برای خود فراهم کرده است نمادها را دریابد و تفسیر کند و درباره نمادهای دینی از طریق وحی، به این فهم دست یابد (همان، ۱۵۰).

نتیجه

پرسش نوشتار حاضر این بود که نصر چه نسبتی بین اسلام و هنر اسلامی در نظر می‌گیرد و فرضیه آن بود که وی رابطه مستقیمی بین این دو در نظر می‌گیرد بدین معنا که هنر اسلامی هنری برآمده از سنت اسلام است. مقاله حاضر کوشید تا مبتنی بر آثار نصر رابطه هنر اسلامی و سنت اسلام را در عرصه‌های مختلفی دنبال کند. از جستجوهای پژوهش معلوم گردید که نصر حضور سنت اسلام را از جهت شکل‌گیری، وحدت بخشی، اقتباسات تاریخی و نژاد، خصوصیات هنر اسلامی، حیات و مرگ هنر اسلامی، و حتی ساحت تفسیر اثر هنری دنبال می‌کند. به نظر وی نقش اسلام در هنر اسلامی نقشی محدودکننده نیست بلکه باتوجه به جهان‌بینی خود، به برخی هنرها چون خوشنویسی اقبال و نسبت به برخی چون مجسمه ابداع نشان می‌دهد. او بر این عقیده است که هنر اسلامی بلافاصله پس از ظهور اسلام در عرصه هنرهای دیداری و شنیداری تحقق یافت و عامل وحدت این هنر در معنویت و لایه باطنی سنت نهفته است. اندیشمند ایرانی نقش وام‌گیری فرهنگی و نژاد را نادیده نمی‌گیرد ولی عامل تعیین‌کننده را اسلام می‌داند. سنت‌گرایی مقاله خصوصیتی را برای هنر اسلامی برشمرد که در این ویژگی‌ها نقش سنت اسلام و لایه باطنی آن کاملاً مشخص و هویداست. تأثیرگذاری سنت و لایه معنویت برای وی تا جایی بود که حیات و مرگ هنر اسلامی را به آن وابسته نمود و از جمله مراجع مهم برای فهم نماد به شمار می‌آمدند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. بلر، شیلا، بلوم، جاناتان. (۱۳۸۷). «سراب هنر اسلامی: تأملاتی در مطالعه حوزه‌ای سیال»، ترجمه فرزانه طاهری، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال بیست و سوم، شماره اول، شماره پیاپی ۴۵، ۹۲-۴۸.
۲. زارع، حامد. (۱۳۹۳). آفاق حکمت در سپهرسنت، تهران: ققنوس.
۳. گنون، رنه. (۱۳۸۷). بحران دنیای متجدد، ترجمه حسن عزیزی، تهران: حکمت.
۴. نصر، سید حسین. (۱۳۷۳). جوان مسلمان و دنیای متجدد. ترجمه مرتضی اسعدی. تهران: طرح نو.
۵. نصر، سید حسین. (۱۳۸۴). «پاسخ به رابرت کامینگ نویل». در جام نو و می‌کهن؛ مقالاتی از اصحاب حکمت جاویدان. به اهتمام مصطفی دهقان. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۶۲-۱۴۳.
۶. نصر، سید حسین. (۱۳۸۵ الف). در جستجوی امر قدسی. ترجمه سیدمصطفی شهرآیینی. تهران: نشرنی.
۷. نصر، سید حسین. (۱۳۸۵ ب). قلب اسلام. ترجمه سید محمدصادق خرازی. تهران: نشرنی.
۸. نصر، سید حسین. (۱۳۸۵ ج). معرفت و معنویت. ترجمه انشاءالله رحمتی. تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
۹. نصر، سید حسین. (۱۳۸۹). هنر و معنویت اسلامی. ترجمه رحیم قاسمیان. تهران: مؤسسه انتشارات حکمت.